

مفهوم یابی عصبیت جاهلی و باز نمود آن در سقیفه بنی ساعده*

محسن خاتمی^۱ / دکتر علی حسن نیا^۲

چکیده

پیش از اسلام، روحیه عصبیت گرایبی قومی و قبیله ای، با عرب عجین شده بود. با ظهور اسلام، رسول اکرم صلی الله علیه و آله اهتمام فراوانی در زدودن این خصیصه داشت، اما پس از رحلت ایشان، این ویژگی جاهلی بر جامعه اسلامی بازوخ نمود. این عصبیت و تعصبات قبیله ای خصوصاً در سقیفه بنی ساعده و بر سر تعیین جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله، خود را آشکارا نمایان ساخت و بیش از هر زمان دیگری با ویژگی های پیش از اسلام سنخیت یافت. این بازگشت عصبیت جاهلی به جامعه اسلامی، موجب صدور روایاتی از معصومان علیهم السلام به ویژه امام علی علیه السلام، در جهت مقابله با آن گردید؛ چراکه وجود آن موجب رویگردانی از حق، کتمان حقیقت و عدم اجرای عدل می شد. امیرمؤمنان نیز بارها غصب خلافت و واپسگرایی جامعه به خوی عصبیت را گوشزد نمود. در نوشتار حاضر، نخست مفهوم شناسی «عصبیت» در لغت، اقوال اندیشوران و کلام امامان علیهم السلام بحث می شود تا از رهگذر آن، ویژگی های نهفته، معانی متضمن و گستره معنایی «عصبیت» کشف شود؛ سپس با راه آوردهای حاصل آمده، به گوشه ای از عصبیت جاهلی که در جامعه تعصب در سقیفه بنی ساعده ظهور کرد، پرداخته شود.

کلیدواژگان: عصبیت جاهلی، تعصبات جاهلی، سقیفه بنی ساعده، غصب خلافت.

* دریافت: ۱۵/۱۲/۱۴۰۱؛ پذیرش: ۲۳/۵/۱۴۰۲.

۱. کارشناسی ارشد علوم حدیث، دانشکده الهیات دانشگاه تهران (۷۶@mohsenkhatami@gmail.com).

۲. استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه شاهد (a.hasannia@shahed.ac.ir).

۱. مقدمه

عصبیت جاهلی همواره در طول تاریخ مشکلات فراوانی را در اجتماع بشری به وجود آورده است. در عصر جاهلیت، عموماً اراده هر فرد، قانون محسوب می‌شد (مغرب، ۱۳۸۰ش، ۲۹) به ویژه اراده و تصمیم شیخ و رئیس قبیله، که عرب به برتری و فضیلت وی بر دیگر قبایل تفاخر می‌کرد. زمانی که این اراده با خصلت‌های مذمومی همچون لجاجت و تعصب کورکورانه همراه می‌شد، نتایج زیانباری از جمله امتناع از پذیرش حق و کتمان آن، انکار فرستادگان خداوند، عنادورزی و ستیزه با آنان را در پی داشت. در این میان، تعصب و عصبیت که به عنوان یکی از مهمترین شاخصه‌های جاهلیت به شمار می‌رفت و بر نفسانیت متکی بود، نقش بسیار مهمی را در هلاکت انسان‌های آن عصر ایفاء می‌کرد؛ زیرا این ویژگی، موجب خاموش شدن نور فطرت در وجود آدمی و از هم گسیختن رشته‌های ایمان می‌گردد (نک: مجلسی، ۱۴۰۳ق، ۷۰: ۲۸۳).

اشعار جاهلی به خوبی حاکمیت عصبیت قومی و وابستگی قبیله‌ای را در آن عصر، ترسیم کرده، مخاطب خویش را از وقایع مهم و خصلت‌های آن سامان آگاه می‌کند و همانند آینه‌ای سیمای زندگی آن‌ها را در جنگ و صلح منعکس می‌سازد (سالم، ۱۳۸۳ش، ۲۳). این عصبیت همواره موجب بروز خشونت طلبی و جنگ طلبی میان عرب آن دوران شده و چنین خصلت‌هایی تا ظهور اسلام بسیار فراگیر بود؛ تا اینکه با ظهور اسلام اوضاع دگرگون گردید. پیامبر اکرم ﷺ، اعتقاد به توحید و ایمان به اسلام را جایگزین اصل همبستگی قبیله‌ای فرمود و به شدت با عصبیت جاهلی مخالفت کرد: «خداوند این عصبیت قومی و تفاخر جاهلی را به وسیله اسلام از میان شما برداشت» (ابن بابویه، ۱۴۱۳ق، ۴: ۳۶۳).

واژه «عصبیت» که بخش قابل توجهی از روایات صادره از معصومان علیهم‌السلام را شامل می‌شود، غالباً در مفهوم مذموم آن به کار رفته است (نک: محمدی‌شهری، ۱۳۸۹ش، ۷: ۴۱۷-۴۲۰)، هرچند، کاربرد ممدوح عصبیت نیز در روایات به چشم می‌خورد (همان، ۴۲۱). پیش از این، برخی مقالات و نگاشته‌های پژوهشی معاصر همچون «عصبیت مذموم، عوامل و پیامدها» از علی احمد ناصح و نگین علیزاده، «بررسی تطبیقی عصبیت مذموم

در تفاسیر فریقین» از همو و محمد جواد حق پرست و «عصیّت و پیامدهای آن در قرآن و روایات اهل بیت علیهم‌السلام» از نگین علیزاده و محمد جواد حق پرست، به عصیّت و پیامدهای آن همت گماشته‌اند، اما در هیچ یک از آن‌ها، به مفهوم‌شناسی واژه «عصیّت» بر پایه روایات امامان علیهم‌السلام و تطبیق یافته‌ها بر پیوند عصیّت جاهلی با تعصبات بروز یافته در سقیفه بنی ساعده اهتمام نبوده است. لذا اهتمام نوشتار حاضر برای دستیابی به مقصود پیش گفته، آن است که با مراجعه به کتب لغت و اقوال عالمان و شارحان حدیث، مفهوم لغوی و اصطلاحی این واژگان را تبیین کند؛ سپس از رهگذر توجه به چگونگی هم‌نشینی واژه «عصیّت» با واژگان هم‌جوار در روایات، به عنوان روشی برای دستیابی به معنای ضمنی و تکمیل گستره معنایی آن بهره برده می‌شود تا مفهوم و ویژگی‌های نهفته در این واژه را برکاو د. سرانجام، یافته‌های حاصل آمده از این مراحل، به صورت تطبیقی بر نمونه مشهودی از عصیّت جاهلی که در صدر اسلام و پس از رحلت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روی داد، عرضه می‌شود. این نمونه همان تعصب قومی و قبیله‌ای است که در سایه سار فرهنگ قبیله‌گرایی جاهلی در سقیفه بنی ساعده ظهور کرد.

۲. مفهوم‌شناسی لغوی و اصطلاحی

«عصیّت» از ریشه «ع ص ب» به معنای رگ و رشته‌هایی است که مفاصل استخوان‌ها را به هم پیوند می‌دهد (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ۱: ۳۰۸)؛ همچنین بَن معنایی یگانه‌ای است که بر ارتباط و اتصال چیزی با چیز دیگر دلالت می‌کند (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ۴: ۳۳۶). ابن اثیر «عصبیة و تعصّب» را به معنای حمایت و دفاع از یکدیگر معنا کرده است (ابن اثیر، ۱۴۲۱ق، ۳: ۲۴۶). ابن منظور در معنای «عصبة الرجل» معتقد است: «عصب‌های مرد، پسران و خویشان پدری اویند. آنان را عصبه نامیده‌اند، چون بواسطه خویشی با او، از او حمایت می‌کنند؛ عصیّت و تعصب نیز به معنای حمایت کردن و جانبداری است که نسبت به خویشان، تعصب می‌ورزند» (نک: ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ۱: ۶۰۵). واژه «عصبه» که هم‌ریشه با واژه عصیّت است، دارای مفهوم «جماعت و گروهی به هم پیوسته و یاور یکدیگر» دانسته شده است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ۵۶۸) بنابراین در مفهوم این ریشه، به ویژه واژه «عصیّت»،

نوعی تأکید بر «لزوم به هم پیوستگی»، «ارتباط ناگسستگی» و «حمایت و دفاع متعصبانه از اهل و عشیره خویش» مشهود است.

ابن منظور در تعریف معنای عصبیت چنین می‌گوید: «صاحب عصبیت، فردی را فرایخواند به جهت یاری نمودن عصب خویش، و جمع و متحد شدن با یکدیگر علیه کسی که با آن‌ها مخالفت و دشمنی نموده است» (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ۱: ۶۰۶). عالمان و شارحان حدیث نیز به هنگام مواجه با واژگان «عصبیت» در متون حدیثی، مفاهیم و تعاریف درخور توجهی را مطرح کرده‌اند. در تعریفی چنین آمده: «صاحب عصبیت به نزدیکان خویش تعصب می‌ورزد و عصبیت و حمیت هر دو از توابع و لوازم کبر و خودبرتربینی هستند و از خطرات و آفت‌ها و وسوسه‌ها و میدنگاه شیطان است، که موجب فساد مردم می‌شود و این خصلت را در اذهان آن‌ها می‌افکند تا به تحسین و گرامیداشت خصلت‌های مذمومی همچون انتقام، غلبه و برتری بردیگری برای ایجاد فساد و گمراهی بپردازند» (نک: مازندرانی، ۱۳۸۲ق، ۱۰: ۷۳). در همین باره، امام خمینی بیان می‌کند: «عصبیت یکی از اخلاق باطنه نفسانیه است که آثار آن مدافعه کردن و حمایت نمودن از خویشاوندان و مطلق متعلقان است؛ چه تعلق دینی و مسلکی باشد یا تعلق وطنی، آب و خاکی» (خمینی، ۱۳۸۵ش، ۱۴۵).

برخی نیز عصبیت را به دودسته مذموم و ممدوح تقسیم کرده و برای هر یک تعریفی مجزا ارائه نموده‌اند. مجلسی در مورد عصبیت مذموم می‌گوید: «عصبیت آن است که شخص، قوم و عشیره و یارانش را در ظلم و باطل حمایت کند یا در مذهب باطل لجاجت ورزد تا بر دین خویش یا دین پدران و عشیره‌اش باشد، در صورتی که طالب حق نباشد. همه این موارد عصبیت باطل و هلاک‌کننده‌ای هستند که موجب گسسته شدن رشته‌های ایمان می‌شود» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ۷۰: ۲۸۳). وی همچنین ادامه می‌دهد: «عصبیت مذموم آن است که شخص، قوم خویش را بر ظلم یاری و کمک دهد یا در پی اثبات چیزی باشد که سودی برایش در آن‌ها نیست یا فخر نمودن به امور باطلی که موجب نقص و کمبود یا برتری آنها بردیگری شود» (همان، ۲۸۹). همو در مورد عصبیت ممدوح نیز می‌نویسد: «حمایت از دین و آیینی که حق باشد و تعصب داشتن در مسائل یقینی و اعمال دینی و حمایت از خانواده

و عشیره خویش به موجب دفع ظلم از آن‌ها، نه تنها عصبیتی مذموم نیست، بلکه برخی از آن‌ها واجب نیز می‌باشند» (همان، ۲۸۴). امام خمینی نیز در باره عصبیت ممدوح گوید: «انسان در عصبیت‌هایی که می‌کشد و حمایت‌هایی که می‌کند از بستگان و متعلقان خود، نظرش محض اظهار حق و امامت باطل است، این عصبیت ممدوحه و حمایت از جانب حق و حقیقت است و از بهترین صفات کمال انسانی و خلق انبیا و اولیاست» (خمینی، ۱۳۸۵ ش، ۱۴۶).

پیشتر اشاره شد که کاربرد واژه «عصبیت» در روایات صادره از معصومان علیهم‌السلام، غالباً در مفهوم مذموم آن بوده است (نک: محمدی ری شهری، ۱۳۸۹ ش، ۷: ۴۱۷-۴۲۰). در تحلیل فضای اجتماعی و فرهنگی عصر جاهلیت - پیش از اسلام که اغلب در متون عرب، اعم از شعریا نثر منعکس شده‌اند - نیز به هنگام معرفی زندگی قبیله‌ای عرب، بویژه تشویق یکدیگر به حمایت و دفاع متعصبانه از افراد قبیله خویش در راه باطلی همچون غارت‌گری، جنگ طلبی و... یا در متون متضمن واژه «عصبیت»، همچون روایات، در قریب به اتفاق این متون، مفهوم مذموم عصبیت متصور است، نه مفهوم ممدوح. در اینجا تنها به برخی از اشعاری که دلالت بر حمایت‌های باطل و عصبیت‌های قومی و جاهلی دارد، اشاره می‌شود. برای نمونه، شیوه زندگی عرب جاهلی بر این مثل استوار بود:

«يَا أَيُّهَا الْمَرْءُ الْكَرِيمُ الْمَشْكُومُ *** أَنْصُرْ أَخَاكَ ظَالِمًا أَوْ مَظْلُومًا»: «برادرت را، چه ظالم باشد و چه مظلوم، یاری کن» (میدانی، ۱۳۶۶ ش، ۲: ۲۹۷)

چگونگی سلطه عصبیت قومی بر کردار و رفتار عرب جاهلی، در معنای این بیت آشکار است:

«اگر قبیله من بر خطا باشد، من نیز خطا خواهم کرد و اگر بر راه راست باشد، من نیز با او راه راست را خواهم سپرد» (ایزوتسو، ۱۳۷۸ ش، ۱۰۸)

باتوجه به آنچه گفته آمد، عصبیت مذموم و جاهلی، ضد ایمان است و موجب فروپاشی و از هم گسیختگی رشته‌های ایمان و عدم اجرای عدل در میان مردم می‌گردد.

«عصبیت» تبعیت از هوی و هوس، همراه با شهوات است که اجتناب از تقوی، انکار حق و تجاوز به حریم عدل را در پی دارد. بنابراین عصبیت مذموم خصلتی است که اگر فردی در وجود خویش داشته باشد، خداوند وی را به موجب این عصبیت کیفر می‌دهد. چنان‌که این مفهوم در برخی از روایات نیز دیده می‌شوند (برای نمونه نک: برقی، ۱۳۷۱ق، ۱: ۱۰؛ کلینی، ۱۴۰۷ق، ۸: ۱۶۳).

۳. واکاوی معنا از رهگذر توجه به سیاق مفهومی

توجه به جایگاه و نحوه استقرار یک واژه در کنار دیگر واژگان، رهیافتی سودمند برای دریافت معانی ضمنی و جانبی آن است، واژگانی که در همنشینی یکدیگر واقع می‌شوند، بر معنای دیگری تأثیر می‌گذارند. این تأثیرپذیری واژگان از یکدیگر، گاه موجب تقویت معنا می‌شود و گاهی نیز سبب تکمیل معنا. این رابطه پیوندی است که میان الفاظ و واژگان در یک زنجیره گفتاری قابل مشاهده است. ارتباط مفهومی میان تک تک مفردات، چندان از انسجام برخوردار است، به طوری که اگر در یک گزاره معنایی یک واحد زبانی حذف شود یا تغییر جایگاه دهد در مفهوم پیام خلل جدی ایجاد می‌شود. از این رو هر یک از این واحدهای زبانی در عبارات و جملات، از یک مقوله دستوری اند و مکمل یکدیگرند. انسجام متنی در همه ادبیات ملل قابل مشاهده است؛ بنابراین، فراتر از بحث در زبانی به خصوص، می‌توان تأثیرپذیری مفردات از واژگان هم‌جواری، حتی در زبان روایات نیز پی جست.

در ادامه با در نظر گرفتن این شیوه با محوریت و تمرکز بر واژه «عصبیت» در روایات معصومان علیهم‌السلام، تلاش می‌شود به خوانشی صحیح از مفهوم ریشه «ع ص ب» دست یابیم. شایان ذکر است که بازگشت دوباره عصبیت جاهلی به جامعه اسلامی، موجب صدور روایاتی از معصومان علیهم‌السلام جهت اجتناب از آن گردید. برای نمونه ابن ابی الحدید، زمان ایراد خطبه قاصعه را مربوط به زمانی می‌داند که تعدادی از قبایل کوفه در ایام خلافت امیرالمومنین علیه‌السلام، به دلیل روی آوردن به تعصبات و عصبیت‌های جاهلی و قبیله‌ای، نزاع و درگیری به وجود آوردند (نک: ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴ق، ۱۳: ۱۶۸۱۶۷). در اینجا، برای بررسی روابط همنشینی واژگان، تنها از احادیثی بهره گرفته شده که معصومان علیهم‌السلام، برای یک

ویژگی و خصلت خاصّ مشترک میان انسان به ذکر و تبیین ارکان آن پرداخته باشند. متون این احادیث، تنها ذکر و تبیین یکی از خصال انسان است لذا می‌توان چنین تصور کرد که احادیث نامبرده به علت اهمیت موضوع، رعایت ترتیب و موردی بودن خصلت‌ها و دقت راویان در ضبط عین الفاظ، از نقل به معنای کمتری نسبت به دیگر احادیث ائمه علیهم‌السلام برخوردارند. در ادامه به واژگانی که در روایات امامان علیهم‌السلام با «عصبیّة» هم‌نشینند، به تفصیل سخن می‌آید:

۳-۱. «عصبیة» در سیاق مفهومی «نفاق»

«نفاق»، فعل منافق و جایگاه و محل آن در قلب است؛ از ویژگی‌های منافق این است که نفاق خویش را پنهان می‌دارد و می‌پوشاند؛ همان‌طور که سائر، دراهم خویش را در زمین مخفی می‌کند (نک: مازندرانی، ۱۳۸۲ق، ۱۰: ۷۱-۷۰ و مجلسی، ۱۴۰۴ق، ۱۱: ۱۵۵).
باتوجه به تعدّد ویژگی‌ها و نشانه‌های منافق که در روایات معصومان علیهم‌السلام به تمامی ظهور و بروز کرده، در این بخش تنها به ویژگی‌هایی که مرتبط با عصبیت هستند، به اختصار پرداخته می‌شود:^۱

(۱) سخت‌دلی و مداومت بر گناه، از نشانه‌های نفاق ذکر شده است: «مِنْ عِلْمَاتِ التَّفَاقِ قَسَاوَةُ الْقَلْبِ وَ الْإِصْرَارُ عَلَى الذَّنْبِ» (مفید، ۱۴۱۳ق، ۲۲۸). مداومت بر گناه، استحقاق کیفر دارد؛ فرد متعصب و عصبیت‌گرا نیز با اصرار بر عقاید باطل خویش، از وجود عصبیت خویش خبر می‌دهد که طبق برخی روایات، مستحق عذاب الهی است (نک: برقی، ۱۳۷۱ق، ۱: ۱۰؛ کلینی، ۱۴۰۷ق، ۸: ۱۶۳).

(۲) در روایتی از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، در مورد خصلت‌های منافق، چنین نقل است: «إِذَا خَاصَمَ فَجْرًا»: «منافق هرگاه ستیزه کند، از حق تجاوز می‌کند» (ابن بابویه، ۱۳۶۲ش، ۱: ۲۵۴). تجاوزگری و رویگردانی از حق، ویژگی مشترک میان عصبیت، نفاق و فخر است؛ همان‌گونه که در روایتی، همچون عبارت «إِذَا خَاصَمَ فَجْرًا»، اشاره به تجاوزگری و فسق و فجور در آن مشهود است: «وَمَنْ فَخَرَ فَجْرًا» (نک: کلینی، ۱۴۰۷ق، ۲: ۳۹۴).

۱. برای اطلاع بیشتر از نفاق و ویژگی‌های منافق، نک: محمدی‌ری شهری، ۱۳۸۹ش، ۱۲: ۳۴۲-۳۵۸.

۳) خود برترینی و دستبرد زدن به غنائم، از دیگر ویژگی‌های منافق شمرده شده است (محمدری شهری، ۱۳۸۹ش، ۱۲، ۳۴۶).

همنشینی دو واژه «نفاق» و «عصیبت» در روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام به روشنی قابل دریافت است؛ چراکه «عصیبت» را بخش کوچکی از خانواده نفاق معرفی کرده‌اند. آن حضرت برای نفاق، شانزده شاخه و رکن بیان نموده که یکی از این ارکان «عصیبت» است (نک: ثقفی، ۱۴۱۰ق، ۱: ۸۷؛ کلینی، ۱۴۰۷ق، ۲: ۳۹۳-۳۹۴؛ ابن بابویه، ۱۳۶۲ش، ۱: ۲۳۴-۲۳۵). این همنشینی به خوبی حکایت از ارتباط میان این دو واژه دارد؛ چراکه در این روایت، «عصیبت» زیرمجموعه‌ای از کویر لایتناهی «نفاق» دانسته شده است.

با توجه به مجموعه روایات فوق می‌توان گفت که میان ویژگی‌ها و خصلت‌های فرد «منافق» و «متعصب» اشتراکاتی مشهود است. برپایه روایات پیش‌گفته در این بخش شاخصه‌هایی به سان: تجاوز از حق، خودبرتربینی، مداوت برگناه و دستبرد زدن به غنائم، که خود برگرفته از خشونت طلبی و جنگ طلبی عرب دوره جاهلی است - نمونه‌هایی از ویژگی‌های منافق به شمار می‌روند که منطبق با ویژگی‌های عصیبت‌اند.

۲-۳. «عصیبة» در سیاق مفهومی «حفیظة»

در کتب لغت و غریب الحدیث، «حَفِیْظَةٌ» به مفهوم «غضب» معنا شده است (برای نمونه، نک: ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ۲: ۸۷؛ زمخشری، ۱۴۱۷ق، ۱: ۱۲۴؛ ابن اثیر، ۱۳۶۷ش، ۱: ۴۰۸). شارحان کتب حدیثی نیز در مواجهه با این لفظ در روایات صادره از معصومان علیهم السلام تعاریفی به دست داده‌اند؛ «حَفِیْظَةٌ»، غضب و حمیت (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ۱۱: ۱۵۶) یا خشم و غضبی است که در وجود انسان به قصد بدی به دیگری صورت می‌پذیرد (مازندرانی، ۱۳۸۲ق، ۱۰: ۷۱).

در معرفی ارکان شانزده‌گانه نفاق توسط امیرالمؤمنین علیه السلام، که بیشتر بدان اشارتی رفت، عصیبة به عنوان خصلتی زیرمجموعه حفیظة برشمرده شده است:

«وَالْتَّفَاقُ عَلَىٰ أَرْبَعِ دَعَائِمٍ: عَلَىٰ الْهَوَىٰ وَالْهُوَيْنَا وَالْحَفِیْظَةِ وَالطَّمَعِ... وَالْحَفِیْظَةُ عَلَىٰ أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَىٰ الْكِبْرِ وَالْفُخْرِ وَالْحَمِيَّةِ وَالْعَصَبِيَّةِ»:

«نفاق بر چهار رکن است: هوس، سهل‌انگاری [در امور دینی]، خشم و طمع... و خشم نیز چهار شاخه دارد: خودبزرگ‌بینی، فخر فروشی، حمیت و عصبیت». در ادامه چنین فرموده: «وَمَنْ أَخَذَتْهُ الْعَصْبِيَّةُ جَارًا»: «و هر کس تعصب داشته باشد به جور و ستم می‌پردازد» (ثقفی، ۱۴۱۰ق، ۱: ۸۷؛ کلینی، ۱۴۰۷ق، ۲: ۳۹۳-۳۹۴؛ ابن بابویه، ۱۳۶۲ش، ۱: ۲۳۴-۲۳۵).

ملا صالح مازندرانی در شرح عبارت «وَمَنْ أَخَذَتْهُ الْعَصْبِيَّةُ جَارًا» گوید: «منظور از آن، انحراف دائمی و مستمر به سوی باطل است» (مازندرانی، ۱۳۸۲ق، ۱۰: ۷۴). علامه مجلسی نیز می‌نویسد: «یعنی انحراف از حق و ظلم و تجاوز، برای مراقبت از عشیره و قبیله» (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ۱۱: ۱۶۰).

در این حدیث، عصبیت یکی از شاخه‌های خشم است که خود، از ارکان چهارگانه نفاق به شمار می‌آید. بنابراین عصبیت موجب انحراف دائمی انسان از حق و میل آن به سوی باطل است، که توأم با خشم و غضب در وجود آدمی رخنه کرده و به منظور شر و بدی رساندن به دیگری صورت می‌پذیرد.

۳-۳. «عصبیة» در سیاق مفهومی «فخر»

تفاخر و فخر فروشی، صفتی نکوهیده است که گاه آدمی، برای برتر جلوه دادن خویش یا اهل و عشیره خود، روی به این عمل نکوهیده می‌آورد، این صفت از سوی معصومان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، آفت دین معرفی شده (نک: کلینی، ۱۴۰۷ق، ۲: ۳۰۹) و افتخار به دودمان و خویشان را از کردارهای جاهلیت بر شمرده‌اند (ابن بابویه، ۱۴۰۳ق، ۳۲۶). «فخر» اظهار فرح و شادی، کمال نسبت به حسب و نسب و مال خویش و ادعای بزرگی و عزت به آن‌هاست. حال اگر این موارد در یاد نعمت‌های خداوند باشد فخر نیست، چنان‌که نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مورد خویش چنین فرمود: من سرور فرزندان آدم هستم و این فخر نیست (مازندرانی، ۱۳۸۲ق، ۱۰: ۷۳ و مجلسی، ۱۴۰۴ق، ۱۱: ۱۵۹).

هم‌نشینی «فخر» و «عصبیت» در روایت امیرالمومنین عَلَيْهِ السَّلَامُ (روایت مربوط به ارکان شانزده‌گانه نفاق)، نیز دیده می‌شود؛ «فخر» و «عصبیة» از شاخه‌های خشم و غضب بر شمرده

و می‌فرماید: «وَمَنْ فَخَرَ فَجَرَّ»: «هرکس فخر فروشی نماید، به فسق و فجور گرفتار می‌شود». و در مورد عصبیت نیز فرمود: «هرکس تعصب داشته باشد به جور و ستم می‌پردازد» (ثقفی، ۱۴۱۰ق، ۱: ۸۷؛ کلینی، ۱۴۰۷ق، ۲: ۳۹۳-۳۹۴).

نکوهش دو خصلت مذموم «فخر» و «عصبیت» در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام، در خطبه موسوم به «قاصعة»، نمودار است؛ حضرتش پس از بیان آزمایش فرشتگان در سجده بر آدم و سرپیچی ابلیس از فرمان خداوند و چیره شدن غرور و نخوت بروی، درباره ابلیس چنین می‌فرماید:

«فَأَفْتَحَرَ عَلَىٰ آدَمَ بِخَلْقِهِ وَتَعَصَّبَ عَلَيْهِ لِأَصْلِهِ؛ فَعَدُوُّ اللَّهِ إِمَامُ الْمُتَعَصِّبِينَ وَسَلْفُ الْمُسْتَكْبِرِينَ الَّذِي وَضَعَ أَسَاسَ الْعَصَبِيَّةِ»:

«ابلیس به جهت خلقت آدم [از خاک]، فخر فروخت و با تکیه به اصل خود [آتش] تعصب ورزید. شیطان دشمن خدا و پیشوای متعصب‌ها و پیشرو مستکبران است، که اساس عصبیت را بنا نهاد».

آن جناب سپس فخر فروشی ابلیس را گوشزد می‌نماید: «فَلَعَمْرُ اللَّهِ لَقَدْ فَخَرَ عَلَىٰ أَصْلِكُمْ وَوَفَّعَ فِي حَسْبِكُمْ وَدَفَعَ فِي نَسْبِكُمْ»: «به خدا سوگند، شیطان بر اصل و ریشه شما فخر فروخت و بر حسب و نسب شما عیب گرفت و گوهرتان را پست‌تر از گوهر خود شمرد». سرانجام پس از ذکر فخر فروشی ابلیس و پایه‌گذاری عصبیت، دستور به خاموش نمودن آتش عصبیت و تفاخر می‌دهد:

«فَأَطْفِئُوا مَا كَمَنَّ فِي قُلُوبِكُمْ مِنْ نِيرَانِ الْعَصَبِيَّةِ وَ أَحْقَادِ الْجَاهِلِيَّةِ؛ فَإِنَّمَا تِلْكَ الْحَمِيَّةُ تَكُونُ فِي الْمُسْلِمِ مِنْ خَطَرَاتِ الشَّيْطَانِ وَ نَحْوَاتِهِ وَ نَزَعَاتِهِ وَ نَفَثَاتِهِ. وَ اعْتَمِدُوا وَضِعَ التَّذَلُّلِ عَلَىٰ رُءُوسِكُمْ وَ الْإِقَاءَ التَّعَزُّزِ تَحْتَ أَقْدَامِكُمْ وَ خَلَعَ التَّكْبَرِ مِنْ أَعْنَاقِكُمْ»

«پس آتش عصبیت و کینه‌های جاهلیت را که در دل‌هایتان نهفته است، خاموش کنید؛ چرا که این حمیت در فرد مسلمان، از آفت‌های شیطان و ایجاد نخوت‌ها و فسادها و افسون‌دین‌های اوست. تاج افتخار فروتنی را بر سرهای خویش نهدید و گردن‌فرازی را به زیرپاهای خود بیفکنید و حلقه تکبر را از گردن‌هایتان باز کنید (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲).

۳-۴. «عصبیة» در سیاق مفهومی «کبر»

کبر، از صفات رذیله و هلاک‌کننده‌ای است که همواره مورد نکوهش بوده و موجب پوشیده شدن حق و رویگردانی از آن می‌شود (نک: مازندرانی، ۱۳۸۲ق، ۱۰: ۷۳-۷۴). کبر، به حالتی گفته شده که انسان، خودشیفته گشته و خویشتن را از دیگران بزرگ‌تریند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ۵۶۸) انسان متکبر، آنچه خداوند از توحید و عبادت خویش حق قرار داده، باطل می‌پندارد (ابن اثیر، ۱۳۶۷ش، ۱: ۱۳۵؛ مجلسی، ۱۴۰۴ق، ۱۱: ۱۵۹). در آیات قرآن نیز، به صراحت به جایگاه بد فرد متکبر اشاره می‌شود (نک: نحل: ۲۹؛ زمر: ۷۲؛ غافر: ۷۶). روایات صادره از معصومان علیهم‌السلام نیز، به مذمت کبر اشاره کرده و اهل آن به تعبیری نظیر: «خوار شمردن مردم»، «سبک شمردن و نادیده انگاشتن حق» و «طعن زدن به اهل آن» معرفی شده است (نک: کلینی، ۱۴۰۷ق، ۲: ۳۱۰-۳۱۱). استکبار و تکبر نیز از لحاظ معنایی نزدیک به کبر است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ۵۶۸) و همچون کبر به رویگردانی از حق تعبیر می‌شود (مازندرانی، ۱۳۸۲ق، ۱۰: ۷۳-۷۴).

وجود سیاق مفهومی میان «کبر» و «عصبیة»، در کلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام نمودار است؛ ایشان، «کبر» و «عصبیة» را از شاخه‌های خشم و غضب برشمرده شده و می‌فرماید: «فَمَنْ اسْتَكْبَرَ أَدْبَرَ عَنِ الْحَقِّ»: «هرکس تکبر ورزد، از حق رویگردان می‌شود» (ثقفی، ۱۴۱۰ق، ۱: ۸۷؛ کلینی، ۱۴۰۷ق، ۲: ۳۹۳-۳۹۴).

این رابطه در روایتی دیگر نیز، که تکبر و عصبیت در زمره لشکریان جهل برشمرده شده‌اند دیده می‌شود (نک: برقی، ۱۳۷۱ق، ۱: ۱۹۷).

از این رو می‌توان گفت: کبر و عصبیت ویژگی‌های نکوهیده‌اند که سرچشمه آن‌ها جهل آدمی است که خود، سرمنشأ همه بدی‌هاست. فرد متکبر و متعصب به دلیل جهالتش، بر عقیده خویش اصرار می‌ورزد که سرانجام آن، رویگردانی از حق است. ائمه معصومان علیهم‌السلام، ذره‌ای از کبر در دل داشتن را موجب عدم ورود به بهشت معرفی کرده‌اند (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۲: ۳۱۰) و عصبیت مذموم را خصلتی دانسته‌اند که اگر فردی در وجود خویش داشته باشد، خداوند وی را عذاب می‌کند (نک: برقی، ۱۳۷۱ق، ۱: ۱۰؛ کلینی، ۱۴۰۷ق،

۸: ۱۶۳). این دسته از روایات، به خوبی پیوند میان متکبر و فرد دارای ویژگی عصبیت را بیان می‌دارند؛ متکبر با کبر و جهل خویش از حق رویگردان و میل به باطن دارد. فرد عصبیت‌گرا نیز پیرو ابلیس است، همچنان‌که امیرالمومنین علیه السلام، ضمن معرفی ابلیس به عنوان پیشوای متعصبان و واضع اساس عصبیت و همچنین اشاره به تکبر وی نسبت به خلقت آدم علیه السلام، می‌فرماید: «خداوند او را به خاطر خودبزرگی بینی و تکبر، کوچک ساخت و آتش را برای وی مهیا نمود؛ لذا از آن چه خداوند با ابلیس نمود، عبرت بگیرید. او با لحظه‌ای تکبر و سجده نکردن بر آدم، عبادت شش هزار ساله خود را تباه ساخت» (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲). ایشان انسان را از «تکبر نمودن»، «حمیت» و «تفاخر جاهلی» که موجب کینه و دشمنی و محل دمیدن‌گاه شیطان است، برحذر می‌دارد (همان).

حضرت در ادامه، ضمن دستور به خاموش ساختن آتش عصبیت و کینه‌های جاهلیت از دل‌ها، به خودبرتربینی و تکبر قابیل نسبت به برادر خویش اشاره کرده، رهروان راه خویش را از چنین تکبرها و حسادت‌هایی برحذر می‌دارد:

«وَلَا تَكُونُوا كَالْمُتَكَبِّرِ عَلَى ابْنِ أُمِّهِ مِنْ غَيْرِ مَا فَضَّلَ جَعَلَهُ اللَّهُ فِيهِ، سِوَى مَا أَلْحَقَتْ الْعِظْمَةَ بِنَفْسِهِ مِنْ عَدَاوَةِ الْحَسَدِ، وَقَدَحَتِ الْحَمِيَّةُ فِي قَلْبِهِ مِنْ نَارِ الْعُصْبِ»:

«همچون قابیل نباشید که بر برادر خود تکبر ورزید، در حالی که خدا او را هیچ برتری نداده بود، جز این که خود را بزرگ می‌پنداشت، چون حسد، او را به دشمنی [با برادرش] واداشت، حمیت، آتش در دل او شعله‌ور ساخت» (همان).

توجه به روایت مذکور، به این مطلب رهنمون می‌شود که خودبرتربینی و تکبر قابیل نسبت به برادر خود، ناشی از دشمنی برخاسته از حسادت در دلش بوده است. این مطلب به صراحت رابطه مفهومی میان «تکبر»، «حسادت»، «حمیت» و «عصبیت» را می‌رساند.

باتوجه به مطالب فوق، از همنشینی و استعمال واژگان مذکور در معانی و مفاهیم یکدیگر، می‌توان نتیجه گرفت که «عصبیت» و «تکبر» مستلزم خشم و کینه‌اند. شخص دارای چنین ویژگی‌هایی جایگاهی بد در انتظار او است و مورد عذاب الهی قرار می‌گیرد؛

مصدق اتم آن ابلیس است که با رویگردانی از فرمان خداوند، عبادات خویش را تباه ساخت، تا جایی که معصومان علیهم‌السلام او را به عنوان پیشوایی که دارای این دو خصلت مذموم است، معرفی می‌کنند.

۳-۵. «عصبیة» در سیاق مفهومی «حمیة»

عرب، از نیروی غضب، هنگامی که فوران کند و شدت یابد، به «حمیت» تعبیر می‌کند. زمانی که گفته شود: «حمیتُ علی فلان» یعنی: «بر فلانی سخت خشمگین شدم» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ۲۵۹). «حمیة» واژه‌ای است که در قرآن مورد استفاده قرار گرفته و مفسران به تبیین مفهوم آن پرداخته‌اند؛ برای نمونه در مورد واژه «حمیة» در آیه «إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ» (فتح/۲۶) گفته‌اند: حمیت در ذات خویش، صفتی مذموم است و هنگامی که به جاهلیت اضافه گردد، قبح آن بیشتر می‌شود (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ۲۸: ۸۴) و حمیت جاهلی نیز مانع از اقرار و اذعان به حق است (فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق، ۵: ۴۴).

در روایت امیرالمومنین علیه‌السلام، در معرفی شاخه‌های خشم، یکی دیگر از این ارکان، «حمیة» است که با «عصبیة» رابطه‌ی همنشینی دارد. حضرت پس از معرفی «حمیة» و «عصبیة» به عنوان شاخه‌هایی از خشم و غضب، می‌فرماید: «وَمَنْ حَمِيَ أَصْرًا عَلَى الذُّنُوبِ»، هر که حمیت ورزد، برگناهان اصرار ورزد (ثقفی، ۱۴۱۰ق، ۱: ۸۷؛ کلینی، ۱۴۰۷ق، ۲: ۳۹۳-۳۹۴).

مجلسی ضمن شرح روایت فوق می‌نویسد: «انسان به واسطه حمیت، به جنگ، ضرب و شتم، انکار نمودن حق و تقویت کردن باطل دچار می‌گردد» (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ۱۱: ۱۶۰). وی همچنین تفاوت میان دو واژه «حمیة» و «عصبیة» را چنین دانسته است: «حمیت برای خویشتن است، اما عصبیت برای نزدیکان؛ یا حمیت برای خانواده خویش است، اما عصبیت برای قبیله» (همان، ۱۵۹).

در موضعی دیگر، امیرالمؤمنین علیه‌السلام، ضمن هشدار دادن به دشمنی‌های شیطان، از تصدیق کنندگان ابلیس، با عنوان فرزندان حمیت، برادران عصبیت و سواران مرکب جهالت و تکبر تعبیر می‌کند (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲).

می‌توان چنین ادعا کرد که حمیت نیز همچون عصبیت به دو گونه ممدوح و مذموم است: «حمیت ممدوح»، در حفظ و نگهداری دین، خانواده یا شهر انسان از خطرات کاربرد دارد و این حمیت از مکارم اخلاق به شمار می‌رود و «حمیت مذموم»، در استکبار از حق و تعدی بر خلق که عصبیت و حمیت جاهلی نامیده می‌شود، کاربرد دارد، که از لوازم خشم و غضب همراه با تفاخر و تکبر است (نک: کبیر مدنی شیرازی، ۱۴۰۹ق، ۲: ۳۴۸). حمیت و عصبیت مذموم، مانع از اقرار به حق است که فرد به دلیل نادانی و جهالتش، بر عقیده باطل خویش پافشاری و اصرار می‌ورزد و هر باور و عقیده مخالف با عقیده خویش را، هر چند که حق باشد، انکار کرده و به خصومت و ضرب و شتم با مخاطب خویش می‌پردازد.

۳-۶. «عصبیه» در سیاق مفهومی «جهل»

برخی «جهل» را مقابل «علم» (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ۳: ۳۹۰؛ ازهری، ۱۴۲۱ق، ۶: ۳۷؛ جوهری، ۱۳۷۶ق، ۴: ۱۶۶۳) و عده‌ای نیز «جهل» را مقابل «حلم» دانسته‌اند (ابن درید، ۱۹۸۸م، ۱: ۴۹۴؛ ابن سیده، بی‌تا، ۱۴: ۱۵۱؛ طبرسی، ۱۳۷۲ش، ۱: ۲۶۷). برخی نیز «جهل» را برد و اصل می‌دانند: یکی مقابل «علم» و دیگری مقابل «آرامش» (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ۱: ۴۸۹). «جاهلیت» حالتی است که عرب قبل از اسلام داشت؛ از جمله، جهل به خداوند و رسول و شرایع دین و همچنین افتخار به نسب‌ها و خودپسندی (ابن اثیر، ۱۳۶۷ش، ۱: ۳۲۳). در روایات نیز بسیار به نکوهش جهل و جهالت اشاره شده است.^۱

«جهل» و «عصبیه» در روایتی از امام صادق علیه السلام در کنار یکدیگر کاربرد داشته‌اند. آن جناب خطاب به اصحاب خویش فرمود: لشکریان عقل و جهل را بشناسید تا هدایت شوید. سپس حضرت برای هر کدام، هفتاد و پنج خصیصه ذکر می‌نماید، که یکی از لشکریان جهل، «عصبیت» است (نک: برقی، ۱۳۷۱ق، ۱: ۱۹۶-۱۹۸).

«جهل» ریشه و معدن همه بدی‌ها و مایه تباهی هر چیزی معرفی شده است (محمدی ری‌شهری، ۱۳۸۹ش، ۲: ۳۴۷).

از جمله مهم‌ترین شاخصه‌های جاهلیت، «عصبیت» و «خسوت و ورزی» است، همچنان

۱. برای اطلاع بیشتر از این روایات، نک: محمدی ری‌شهری، ۱۳۸۹ش، ۲: ۳۴۶-۳۵۷.

که امام صادق علیه السلام ستم، خشم و غضب، بغض، کینه و خیانت را به عنوان برخی از لشکریان سپاه جهل معرفی نموده است (برقی، ۱۳۷۱ق، ۱: ۱۹۷).

خصلت جنگ طلبی و غارت‌گری، که غالباً به صورت گروهی و با تعصب همراه بود، از ویژگی‌های مهم دوران جاهلیت بوده است؛ چنان‌که امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه‌ای، ضمن اشاره به تاریکی‌ها و ظلمات دوران جاهلیت، بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را به هنگام «فروزان بودن آتش جنگ‌ها» دانسته‌اند (نهج البلاغه، خطبه ۸۹).

باتوجه به مطالب فوق می‌توان چنین نتیجه گرفت که «جاهلیت» صفت مذموم و نکوهیده‌ای است که صفاتی همچون پرخاش‌گری، خشونت‌ورزی، ناشکیبایی، تفاخر، کینه و خیانت‌ورزی را در خود جای داده، که این ویژگی‌ها و صفات، در «عصبیت» نیز دیده می‌شود. هنگامی که این دو واژه در کنار یکدیگر قرار گرفته و ترکیب «عصبیت جاهلی» را تشکیل دهند، بی‌شک مفاهیم و صفات مذکور را با شدت بیشتری به اذهان منتقل می‌نمایند. نزول آیات وحیانی در میان فرهنگی مملوّ از «عصبیت جاهلی»، نقطه عطفی به منظور مبارزه با این خصلت مذموم محسوب می‌گردد، که در روح و جان عرب پیش از اسلام عجین شده بود.

در ادامه به بررسی نمونه‌ای مشهود از عصبیت جاهلی که در صدر اسلام و پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله حادث شد، اشاره می‌شود و به ارزیابی تطبیقی شاخصه‌های عصبیت پرداخته می‌شود که از رهگذر معنایابی برپایه سیاق مفهومی در بخش پیشین حاصل آمد.

۴. بازنمود عصبیت جاهلی پس از رسول خدا

روحیه عصبیت‌گرایی قومی و قبیله‌ای که با عرب پیش از اسلام عجین شده بود، پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله، بر جامعه اسلامی بازوخ نمود. این ویژگی در سقیفه بنی ساعده و بر سر تعیین جانشین پیامبر، خود را آشکارا نمایان ساخت و بیش از هر زمان دیگری با ویژگی‌های پیش از اسلام سنخیت یافت. به طور ویژه می‌توان فرهنگ قبیله‌گرایی جاهلی را در سقیفه و موضوع غصب خلافت از امیرمؤمنان ردیابی کرد. از جمله دلایل مخالفت با امر جانشینی امیرالمؤمنین علیه السلام جوانی و کم سن بودن ایشان و تعلق داشتن به قوم بنی مطلب

مطرح شده بود (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ق، ۱۲: ۸۲). در این فرهنگ مبتنی بر عصبیت جاهلی، حق ریاست با فردی است که ستمش بیشتر، ریشش سفیدتر، قدرتش بیشتر و نفراتش افزون‌تر از دیگران باشد (جعفری، ۱۳۹۷ش، ۴۳). همچنین وجود شیخ و افرادی با سابقه‌ترو عدم تجربه امیرمؤمنان نسبت به امور، از بهانه‌های کنار زدن آن جناب علیه‌السلام از جانشینی بود (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ق، ۶: ۱۲). امیرمؤمنان افرادی همچون ابوسفیان را دید که قصد برانگیختن فتنه و آشوب پس از ماجرای سقیفه را دارند، لذا در خطبه‌ای این عصبیت جاهلی و فرهنگ قبیله‌گرایی را نکوهید و فرمود: «صُعُوا تَيْجَانَ الْمُفَاخِرَةَ»: تاج‌های فخر و مباهات را رها کنید و زمین بگذارید (نهج البلاغه، خطبه ۵). ابن میثم بحرانی در شرح این بخش چنین گفته است: «این بیان، راه نجات و رهایی از فتنه و فخر فروشی است، زیرا افتخار کردن از جمله مواردی است که موجب برانگیختن کینه و دشمنی و سبب برپا شدن فتنه می‌شود» (ابن میثم، ۱۴۰۴ق، ۱: ۲۷۷). این گفته، همان مطلبی است که درباره عصبیت جاهلی در بخش پیشین با ویژگی‌هایی به‌سان: ناشکیبایی، تفاخر و کینه‌بدان اشارت رفت. همچنین خیانت‌ورزی که از ویژگی‌های عصبیت جاهلی است، به‌طور اختصاصی در سقیفه بنی ساعده نسبت به دستور پیامبر در امر جانشینی امیرالمؤمنین علیه‌السلام رخ داد. در ادامه با عنایت به یافته‌های پژوهش در بحث سیاق مفهومی، به بررسی تفصیلی برخی از شاخصه‌های عصبیت جاهلی در جریان سقیفه پرداخته می‌شود.

۴-۱. تفاخر و خودبرتری

سعد بن عباد، رئیس خزرج، در سقیفه بنی ساعده با حال بیماری حضور داشته و از جمله افرادی بوده که در این محل سخن رانده است. وی به دلیل بیماری، آهسته سخن می‌گفت و ناطقی جملات او را بلند تکرار می‌کرد تا یارانش بشنوند. از جمله سخنانی که پیوندی عمیق با عصبیت جاهلی داشته، این گفته اوست: «ای گروه انصار! آن فضیلت و سابقه‌ای که شما در اسلام دارید هیچ یک از قبایل عرب ندارد» (دینوری، ۱۴۱۰ق، ۱: ۲۲؛ طبری، ۱۳۸۷ق، ۳: ۲۱۸). این بیان سعد بن عباد، ویژگی‌های تفاخر و خودبرتری را در ضمن خود، نهفته دارد و همان‌گونه که پیش‌تر در مباحث سیاق مفهومی آمد، از جمله شاخصه‌های عصبیت جاهلی است.

انصار در بین خود، احتمالاتی را که درباره جانشینی به ذهن می‌رسیده، ارزیابی می‌کردند، تا این‌که گفته شد: «اگر مهاجرین حکومت انصار را قبول نکنند و بگویند ما مهاجر، یاران و صحابه نخستین و اقوام و عشیره پیامبر هستیم، چه تصمیمی باید بگیریم؟». (همان، ۲۱۹) عبارات مذکور تصویری از تفکر غالب آن روزگار ارائه داده و ترسیمی از جامعه مردم مدینه را به دست می‌دهد، جامعه‌ای که صحابه پیامبر و اقوام و عشیره او بودن را فخر خود می‌دانند.

آن‌گاه که خبر تجمع انصار در سقیفه به گوش عمر رسید، او ابوبکر را خبر کرد و شتابان به سوی سقیفه رفتند که در راه، ابوعبیده جراح به آنان ملحق شد. با حضور آن‌ها در سقیفه، آن تفکر برترانگاری خویش از سوی مهاجرین دگرباره به منصف ظهور رسید. ابوبکر درباره مهاجرین چنین سخن گفت: «آنان خویشاوندان پیامبر و نخستین گروندگان به اویند. از این رو حکومت باید در دستان مهاجرین باشد و آن‌ها سزاوارترین مردم به این امر هستند. پس امیر باید از میان ما مهاجرین انتخاب شود و وزیر از میان شما انصار» (همان، ۲۲۰).

حُباب بن مُنذر از گروه انصار، با شنیدن سخنان ابوبکر، پیشنهاد یک امیر از مهاجر و یک امیر از انصار را مطرح کرد. اما عمر با قاطعیتی پاسخ حباب را داد که مجدد در همان گفتمان قابل ارزیابی است. عمر گفت: «دو فرمانروا برای یک حکومت سزاوار و ممکن نیست؛ به خدا سوگند، اعراب نمی‌پذیرند و راضی نمی‌شوند که شما گروه انصار بر آنان حکومت کنید، در حالی که پیامبر از شما انصار نبوده است. اما عرب از دادن امور به کسانی که نبوت در میان آنان بوده و متولی امرشان در میان آنان بوده، امتناع نمی‌ورزند. از این رو عرب تنها حکومت قریش را خواهند پذیرفت (همان).

تمامی آنچه گزارش شد، تفکر جامعه حاضر در سقیفه را با تفکر عصبیت جاهلی در پیوندی استوار قرار می‌دهد؛ جاهلیتی که فخر فروشی و خودبرتربینی خویش را تحت هر شرایطی بروز می‌داد و قبیله خود را بالاتر از قبیله دیگری می‌پنداشت؛ حال آن‌که این برترانگاری‌ها موجب شکاف اجتماعی و مانع تعامل اقتصادی یا بروز احتمالی جنگ و خشونت می‌شد، در آن اجتماع جاهلی حائز اهمیت نبود.

۲-۴. پرخاش‌گری و خشونت‌ورزی

حُبَاب بن منذر که در برابر سخنان ابوبکر، پیشنهاد یک امیر از مهاجر و یک امیر از انصار را مطرح کرده بود، پس از سخنان اولیه عمر خطاب به انصار گفت: «دست خود را به دست بگیرید و به سخنان این مرد (عمر) و یارانش گوش ندهید، تا از این امر حکومت نتوانند سهم شما را بگیرند». این سخنان حُبَاب بر عمر گران آمد، در این حال بود که عمر با حالت کینه و پرخاش به او گفت: «یقتلک الله»: خدا تو را بکشد. حُبَاب نیز در پاسخ به عمر گفت: «بل ایباک یقتل»: خدا تنها تو را بکشد (طبری، ۱۳۸۷ق، ۳: ۲۲۰). عمر خود می‌گوید که سابقه نزاع و کشمکش با حُبَاب را داشته است (فیض کاشانی، ۱۳۷۱ش، ۱۷۶). دو فردی که از پیش چندین مرتبه سابقه نزاع و خصامه داشته‌اند، هرگاه در گفت‌وگوهای بعدی بخواهند پاسخ یکدیگر را بدهند، محتمل است آن پاسخ‌ها همراه با کینه، خشم و چرخاش‌گری باشد. در گزارش مذکور نیز این احتمال، متصور است. این دو شاخصه از ویژگی‌های آمیخته و پیوند یافته با عصبیت جاهلی است که فرد به هر روی، در پی آن است تا به مقصود خویش برسد؛ حال آن که، در تفکر عصبیت اهمیتی ندارد، که وسیله نیل به هدفش چه باشد.

۳-۴. کبر؛ خوار شمردن مردم

از لوازم احیای عصبیت در یک جامعه، حضور کبر در گستره فکری اعضای آن است. گفتیم که یکی از زیرشاخه‌های کبر پیوند خورده با عصبیت، خوار شمردن دیگر اعضای جامعه است که بروز این ویژگی در سایه «دستیابی به مقصود به هر طریق ممکن» قابل خوانش است. ابن ابی الحدید درباره قوام یافتن و تثبیت خلافت ابوبکر، در سقیفه و اندکی پس از آن چنین می‌نویسد: «عمر، همان کسی است که بیعت ابوبکر را محکم کرد، مخالفان آن را خوار و ذلیل ساخت، شمشیر آخته زبیر را شکست، بر سینه مقداد زد، سعد بن عباد را در سقیفه لگدمال کرد و گفت: «سعد را بکشید. خداوند، سعد را بکشد!». او بینی حُبَاب بن منذر را که روز سقیفه گفت: «من دواى درد و چاره کارم»، به خاک مالید و هر کس از بنی هاشم را که به خانه فاطمه علیها السلام پناه بُرد، تهدید کرد و آنان را از آن جا خارج ساخت. اگر عمر نبود، حکمرانی ابوبکر، استوار و برپا نمی‌شد (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴ق، ۱: ۱۷۴).

۴-۴. تجاوز از حق

تجاوز از حق و نادیده انگاشتن، آن از جمله خصلت‌هایی است که با عرب پیش از اسلام عجین شده بود. همین امر موجب بروز جنگ طلبی و خشونت‌ورزی در دوره پیش از ظهور اسلام بود؛ اما دگرباره در جامعه اسلامی در جامعه‌ای جدید رخ نمود. دستبرد زدن به حقی که از جانب خداوند تعیین شده است، می‌تواند مصداقی از «تجاوز از حق» به حساب آید. امر خلافت امیر مؤمنان علی علیه السلام بعد از پیامبر، دستوری الهی بود که هرگونه تغییر ایجاد کردن در آن تجاوز از حق خواهد بود. مادلونگ، خاورشناس نامی معتقد است که ابوبکر پیش از وفات پیامبر تصمیم گرفته بود که به قدرت برسد. تجمع انصار در سقیفه به او فرصتی داد که در پی آن بود. از این رو واقعه سقیفه را دستاوردی مناسب برای دستیابی به مقصودش، یعنی خلافت و حذف امیر المؤمنین علیه السلام از جانشینی تلقی می‌کرد. عمر نیز قبل از وفات پیامبر در فکر بود تا مقدمات بحث جانشینی و خلافت را به زیان بنی هاشم و انصار طراحی کند (نک: مادلونگ، ۱۳۸۸، ش ۷۶ و ۷۷).

انکار وفات پیامبر، از دیگر نمونه‌های سبک شمردن و نادیده انگاشتن حق به حساب می‌آید. عمر بن خطاب به صراحت وفات پیامبر را انکار می‌کرد و هر کسی را که قائل به وفات یافتن پیامبر بود، دروغ‌گو می‌دانست. اما کار وی تنها انکار با صراحت نبود، بلکه به تهدید دیگران نیز پرداخت تا کسی جرئت نکند سخن از وفات پیامبر بر زبان بیاورد. این کار را تا آنجا پیش برد که دهانش از سخن و تهدید کف کرد (ابن سعد، ۱۴۱۰ق، ۲: ۲۰۵؛ دارمی، ۱۴۱۲ق، ۱: ۲۲۰). در زمان رحلت پیامبر، ابوبکر در مدینه نبود (بخاری، ۱۴۲۲ق، ۵: ۶) عمر همچنان به گفته خویش ادامه می‌دهد تا زمانی که ابوبکر به مدینه برسد. ابوبکر به مدینه رسید و این آیه را خواند: «أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ» (آل عمران: ۱۴۴) آنگاه عمر، معتقد به وفات پیامبر شد! «برخی بر این باورند که عمر بن خطاب خوب می‌دانسته که پیامبر خدا زندگی را بدرود گفته است و دیگر در میان مسلمانان نیست؛ اما مصلحت و چاره‌اندیشی برای آینده موجب شد که او با چنین موضعی، زمینه را برای حذف رقبای سیاسی آماده سازد» (محمدی‌ری شهری، ۱۴۲۵ق، ۲: ۱۶). برخی از محققان معاصر در این باره چنین گفته‌اند: «تردید باقی نمی‌ماند که این موضع عمر، حرکتی سیاست‌مدارانه در

جهت زمینه‌سازی همان چیزی بود که پیش‌تر، او و ابوبکر به خاطر آن، بر خلاف فرمان صریح پیامبر خدا، از رفتن با سپاه اُسامه تن زدند» (همان، ۱۷). ممانعت عمر از مکتوب شدن وصیت پیامبر را نیز می‌توان در همین گفتمان خوانش کرد. آنچه گفته شد، تنها نمونه‌هایی از این موضع‌گیری سیاست‌مداران بود که «نشانگران است که عمر تلاش می‌کرده است زمینه را برای به چنگ آوردن حکومت آماده ساخته، مسند خلافت را برای ابوبکر، رقم زند تا در روزهایی نه چندان دور، خود بدان تکیه زند» (همان).

۴-۵. انتقام‌جویی

انتقام‌جویی از جمله شاخصه‌های عصبیت است. جامعه‌ای که در آن حس انتقام رخنه کرده باشد، جهل و نادانی نیز از سویی دیگر، پا در این عرصه می‌گذارد. سقیفه را می‌توان به نوعی پایه‌گذار انتقام‌جویی دانست. گفته شد که حباب بن منذر پیشنهاد یک امیراز مهاجر و یک امیراز انصار را در سقیفه مطرح کرده بود. گزارش‌های تاریخی، سخنان حباب در سقیفه را همراه با نوعی ترس و هراس دانسته‌اند؛ این هراس حباب بن منذر را در سقیفه واداشت تا به ابوبکر بگوید: نسبت به تو و یارانت حسادت نمی‌ورزیم، اما ترس ما از این است که حکومت به دست کسانی افتد که از آنان کشته‌ایم و آنان نسبت به ما کینه‌ورزی کنند» (بلاذری، ۱۴۱۷ق، ۱: ۵۸۰). مقصود حباب از کشتگان، مشرکان جنگ بدر است که باقی‌مانده آنان در سال فتح مکه، به ظاهر اسلام آوردند. ابن ابی‌الحدید در این زمینه می‌نویسد: «پیش‌بینی و تشخیص حباب بن منذر درست بود، زیرا همان چیزی که از آن بیم داشت، روز حَرّه فرا رسید و انتقام خون مشرکان کشته شده در جنگ بدر را از انصار گرفتند» (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ق، ۲: ۵۳).

سقیفه بنیان‌گذار عصبیت جاهلی بود که منجر شد تا گروه طُلُقَاء - که در فتح مکه به ظاهر اسلام آوردند، انتقام کشته شدگان‌شان را از انصار بگیرند. انتقام‌جویی و جنگ‌طلبی یکی از آفات و ویژگی‌های عصبیت جاهلی است که دگرباره با سقیفه در جامعه اسلامی نمود یافت. محتمل است پیشنهاد حباب بن منذر نیز برای در امان ماندن از انتقام‌جویی قریش از انصار بوده باشد. حادثه کربلا را نیز شاید بتوان به نوعی در همین گفتمان انتقام‌جویی خوانش کرد که پنجاه سال پس از تصمیمات اخذ شده در سقیفه روی داد.

ترور سعد بن عبادہ نیز، در این بخش قابل اشاره است. سعد بن عبادہ تا سال اول خلافت عمر، با دستگاه خلافتی بیعت نکرده بود. پیش از خلافت وی نیز با ابوبکر همین روش را پیش گرفته بود. از این رو عمر در صدد شد تا از او اخذ بیعت کند. «روزی مردی را فرستاد و به او گفت: سعد را به بیعت فرا بخوان. و اگر خودداری ورزید، بر ضد او از خدا یاری بجوی. آن مرد به شام آمد و سعد را در بوستانی در حوران دید و او را به بیعت فرا خواند. سعد گفت: هرگز با یک قریشی بیعت نمی‌کنم. مرد قاصد گفت: پس با تومی جنگم. سعد گفت: حتی اگر با من بجنگی بیعت نمی‌کنم... سپس مرد قاصد، او را با تیرزد و کشت» (بلاذری، ۱۴۱۷ق، ۱: ۵۸۹). «دقت در ماجرای سقیفه و دلالت آشکار متون گوناگون مربوط به این موضوع، هیچ تردیدی باقی نمی‌گذارد که سعد بن عبادہ هرگز بیعت نکرد و به دست دشمنان سیاسی اش ترور شد. جایگاه سیاسی و اجتماعی سعد بن عبادہ و مخالفت جدی او با خلافت سردمداران قدرت، انگیزه‌ای شد تا او را به آرامی و بدون ایجاد تنش در فضای جامعه، از صحنه سیاست برانند. سپس کشتنش را به گردن جتیان انداختند تا مشکل سیاسی و اجتماعی پدید نیاید» (محمدی‌ری شهری، ۱۴۲۵ق، ۲: ۳۳).

تمامی آنچه گفته شد، نمونه‌ای از شاخصه‌های عصبیت جاهلی است که در جامعه اسلامی پس از رسول خدا ﷺ رخنه کرده بود.

۵. نتیجه‌گیری

۱. عصبیت بر دو گونه مذموم و ممدوح است که در روایات معصومان علیهم‌السلام، غالباً مفهوم مذموم آن مقصود است و در کنار خصال نکوهیده‌ای نظیر «نفاق»، «خشم و غضب»، «کبر»، «جهل» و... به منظور اجتناب از آن به کار می‌رود.

۲. از مجموع اقوال و آراء لغت‌شناسان، عالمان و شارحان حدیث ذیل مفهوم عصبیت، مفاهیمی نظیر: «تأکید بر اتحاد و لزوم به هم پیوستگی»، «حمایت از باطل»، «دفاع متعصبانه از اهل و عشیره و قبیله خویش» و «امتناع از پذیرش حق و کتمان آن» استنباط می‌شود.

۳. با استفاده از بررسی رابطه سیاق مفهومی و همنشینی واژگان، «عصبیة» با واژه‌های «نفاق»، «حفیظة»، «فخر»، «کبر»، «حمیة» و «جهل» در کلام معصومان علیهم‌السلام همنشین است. این نشان از توجه دادن ایشان به بازخ نمودن عصبیت جاهلی در جامعه اسلامی دارد. تجاوز از حق، خودبرتربینی، پرخاش‌گری، خشونت‌ورزی، ناشکیبایی، تفاخر و فخرفروشی، کینه، خیانت‌ورزی، انتقام‌جویی و... از جمله شاخصه‌های عصبیت جاهلی در این بررسی مفهومی است.

۴. روحیة عصبیت‌گرایی قومی و قبیله‌ای عجین شده با عرب پیش از اسلام، پس از رحلت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در سقیفه بنی ساعده و بر سر تعیین جانشین پیامبر آشکار شد. نشانه‌های این روحیة فرهنگ عصبیت جاهلی در سقیفه، مواردی است از جمله: «مخالفت با امر جانشینی امیرالمؤمنین علیه‌السلام به بهانه جوانی و کم سن بودن و تعلق داشتن به قوم بنی مطلب» و از طرفی دیگر «وجود شیخ و افرادی باتجربه‌تر و عدم تجربه آن جناب علیه‌السلام نسبت به امور».

۵. شاخصه‌های متعددی از عصبیت جاهلی در جریان سقیفه به ظهور رسیده است که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از: «تفاخر و خودبرتربینی؛ پرخاش‌گری و خشونت‌ورزی؛ کبر و خوار شمردن مردم؛ تجاوز از حق و نادیده انگاشتن آن؛ انتقام‌جویی و...»

فهرست منابع:

قرآن کریم

ابن ابی‌الحدید، عبد الحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغة، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، قم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ق.

ابن اثیر، مبارک بن محمد، النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، تحقیق: محمود محمد طنحاحی و طاهر احمد زاوی، قم، موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۶۷ش.

ابن بابویه، محمد بن علی، معانی الأخبار، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۳ق.

-----، خصال، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲ش.

-----، من لا یحضره الفقیه، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ق.

ابن درید، محمد بن حسن، جمهرة اللغة، بیروت، دار العلم للملایین، ۱۹۸۸م.

ابن سعد، محمد، الطبقات الکبری، تحقیق: محمد عبد القادر عطا، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۰ق.

ابن سیده، علی بن اسماعیل، المخصص، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا.
ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، تحقیق: عبدالسلام محمد هارون، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق.

ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، دار صادر، ۱۴۱۴ق.

ابن میثم، شرح نهج البلاغه، تهران: دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۴ق.

ازهری، محمد بن احمد، تهذیب اللغة، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۱ق.

ایزوتسو، توشیهیکو، مفاهیم اخلاقی-دینی در قرآن مجید، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، فرزاد روز، ۱۳۷۸ش.

بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، تحقیق: محمد زهیر ناصر، بیروت، دارطوق النجاة، ۱۴۲۲ق.

برقی، احمد بن محمد، المحاسن، تحقیق: جلال الدین محدث، قم، دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۷۱ق.

بلاذری، احمد بن یحیی، أنساب الأشراف، تحقیق: سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۷ق.

تقفی، ابراهیم بن محمد، الغارات، تحقیق: عبدالزهراء حسینی، قم، دارالکتب الاسلامی، ۱۴۱۰ق.

جعفری، سید محمد مهدی، زندگانی تحلیلی امام علی علیه السلام و پیشینه صدور نهج البلاغه، قم، دارالحديث، ۱۳۹۷ش.

جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربیه، تحقیق: احمد عبد الغفور عطار، بیروت، دار العلم للملایین، ۱۳۷۶ق.

خمینی، روح الله، شرح چهل حدیث، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ: سی و هفتم، ۱۳۸۵ش.

دارمی، أبو محمد عبد الله، سنن دارمی، تحقیق: حسین سلیم أسد دارانی، ریاض، دار المغنی للنشر والتوزیع، ۱۴۱۲ق.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، بیروت، دار القلم، ۱۴۱۲ق.

زمخشری، محمود بن عمر، الفائق فی غریب الحدیث، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷ق.

الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، مصطفی حسین احمد، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۰۷ق.

سالم، عبدالعزیز، تاریخ عرب قبل از اسلام، ترجمه باقر صدری نیا، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳ش

سید رضی، محمد بن حسن، نهج البلاغه، تحقیق: صبحی صالح، قم، دارالهجرة، ۱۴۱۴ق.

طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تحقیق: فضل الله یزدی طباطبایی، هاشم رسولی، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش.

علیزاده، نگین و حق پرست، محمد جواد، عصیبت و پیامدهای آن در قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام، تهران: موسسه فرهنگی هنری ابناء الرسول، ۱۳۹۵ش.

فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.

- فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، قم، نشر هجرت، ۱۴۰۹ق.
- فیض کاشانی، محمد محسن، تفسیر الصافی، تحقیق: حسین اعلمی، تهران، مکتبه الصدر، ۱۴۱۵ق.
- نوادر الأخبار فیما يتعلق بأصول الدین، تحقیق: مهدی انصاری قمی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۱ش.
- کبیرمدنی شیرازی، سید علی خان، ریاض السالکین فی شرح صحیفه سید الساجدین، تحقیق: محسن حسینی امینی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۹ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تحقیق: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران، دارالکتب الإسلامية، ۱۴۰۷ق.
- مادلونگ، ویلفرد، جانشینی حضرت محمد ﷺ، ترجمه احمد نمایی و همکاران، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۸۸ش.
- مازندرانی، محمد صالح، شرح الکافی-الأصول والروضه، تحقیق: ابوالحسن شعرانی، تهران، المکتبه الإسلامية، ۱۳۸۲ق.
- مجرّب، محمد علی، «معناشناسی واژه جاهلیت در قرآن»، گلستان قرآن، آبان ۱۳۸۰، ش ۸۷ مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، دار الکتب الإسلامية، ۱۴۰۴ق.
- بچار الأنوار، تحقیق: جمعی از محققان، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
- محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمة، قم، مؤسسه علمی فرهنگی دارالحدیث، سازمان چاپ و نشر، چاپ: ۱۱، ۱۳۸۹ش.
- موسوعة الإمام علی بن أبی طالب علیه السلام فی الكتاب والسنة والتاریخ، قم، مؤسسه علمی فرهنگی دارالحدیث، ۱۴۲۵ق.
- مفید، محمد بن محمد، الإختصاص، تحقیق: علی اکبر غفاری و محمود محرمی زرنندی، قم، المؤتمر العالمی لالفیه الشیخ المفید، ۱۴۱۳ق.
- میدانی، احمد بن محمد، مجمع الامثال، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶ش.
- ناصر، علی احمد و علیزاده، نگین، «عصیبت مذموم، عوامل و پیامدها»، پژوهش‌های اخلاقی، تابستان ۱۳۹۱، شماره ۸، ۱۳۱-۱۵۶.
- و حق پرست، محمد جواد، «بررسی تطبیقی عصیبت مذموم در تفاسیر فریقین»، پژوهش‌های تفسیر تطبیقی، بهار و تابستان ۱۳۹۶، شماره ۵، ۶۳-۸۷.